



به دلیل اینکه سلسله مباحث در باب مغالطه به شکل منظم و منسجم قابل پیگیری باشد این مجموعه در اختیار شما قرار می‌گیرد. کتابچه حاضر حاصل چندین پست فیسبوکی با تصحیحات متعدد است. در نظر داریم این مجموعه را به زودی تکمیل و در قالب یک کتاب اینترنتی رایگان تقدیم شما کنیم. گفتنی‌ست که امکان خطا در مثال‌ها یا اشکالات نگارشی وجود دارد. ما را در بهبود آن یاری کنید.

*این نسخه با فونت بزرگتر برای موبایل و تبلت طراحی شده است.

ادمین سیزده

مغالطه «اتهام مغالطه»

اگر کسی مغالطه می‌کند باید با ذکر دلیل و استدلال و نام بردن مغالطه؛ او را متوجه کنید و نمی‌توان با جمله ساده «حرف‌ها تیر از مغالطه‌ست! چقدر سفسطه کردی!» از بحث فرار کرده و یا ادعای پیروزی کرد. اگر بدون دلیل کافی و فقط به قصد تخریب یا خفه کردن حریف مباحثه او را متهم به مغالطه کنید دچار مغالطه «اتهام مغالطه» شده‌اید.

مغلطه اسکاتلندی واقعی

مغلطه اسکاتلندی واقعی یا No true Scotsman یکی از انواع جدید مغالطه است که توسط آنتونی فلو (فیلسوف انگلیسی) معرفی شد. او آن را این‌گونه معرفی می‌کند:



یک اسکاتلندی در روزنامه صبح می‌خواند که در انگلیس یک قاتل زنجیره‌ای چندین نفر را به کام مرگ کشانده، او به همسرش می‌گوید «یک اسکاتلندی هرگز چنین کاری نمی‌کند!». روز بعد همسرش اخبار تلویزیون را نشانش می‌دهد که می‌گوید یک اسکاتلندی به چندین زن تجاوز و سپس آن‌ها را سلاخی کرده است، او به همسرش می‌گوید «او اسکاتلندی واقعی نیست، یک اسکاتلندی واقعی هرگز چنین کاری نمی‌کند!»

در این نوع مغالطه شخص یک ویژگی را به گروهی از اشیاء یا افراد می‌دهد و وقتی با مثال نقض مواجه شد لفظ «واقعی/حقیقی/اصل» را به آن اضافه می‌کند و تفسیر «واقعی» نیز همیشه آن چیزی خواهد بود که او می‌گوید. او به‌جای پذیرش اشتباه و پس گرفتن ادعایش، همان ادعا را به شکلی ویرایش می‌کند که قابل نقض نباشد. این مغالطه وقتی اتفاق می‌افتد که فرد نمی‌خواهد اشتباهش را بپذیرد یا ادعایش سود و منفعت روانی و مالی برای او دارد. هرچه اشتباهی که فرد کرده و ادعایی که دارد بزرگ‌تر و قدیمی‌تر باشد، یا ریشه در اعتقادات و باورهای او داشته باشد، پس گرفتن آن سخت‌تر و فرار به سمت «مغالطه اسکاتلندی واقعی» بیشتر است.

مثال‌ها

• علی: یک مسلمان به عقاید دیگر ادیان احترام می‌گذارد.

مسعود: اما داعش در حال سلاخی دیگر معتقدان است.

علی: آن‌ها مسلمان واقعی نیستند!



• پیکارجوی داعش اول: کتاب خدا ۱۴۰۰ سال است که نازل شده و حق و باطل مشخص شده و در همه ادیان هم پیامبر خاتم معرفی شده است و همه آن را می‌دانند. وظیفه مسلمان این است که هرکس بیعت نکرده و به کتاب و سنت ایمان ندارد به درک واصل کند.

پیکارجوی دوم: مسلمانان ترکیه با دیگر ادیان زندگی می‌کنند.

پیکارجوی اول: آنها مسلمان واقعی نیستند!

• فرهاد: همه یاران امام خمینی به خط امام پایبند ماندند.

مهدی: ولی افرادی هم بودند که یار امام بودند ولی بعد از مدتی علیه او موضع گرفتند.

فرهاد: آنها یاران حقیقی امام نبودند

• سودابه: همه شاعران حرف‌های نژادپرستانه داشته‌اند

کاوه: سهراب سپهری هم شعر نژادپرستانه داشته؟

سودابه: منظورم شاعر واقعی است، نه کسانی که شعر نو می‌گفتند!

پ.ن: برای روشن شدن مثال توضیحی به آن می‌افزایم:

۱. برخی موارد تعریف مشخص جهان شمول ندارند. مسلمانی یعنی تفسیر و برداشت فرد از کتاب قران و سنت پیامبر. یک تفسیر و برداشت از این دو مورد شمای نوعی را تبدیل کرده



به شیعه ۱۲ امامی، اما برداشت های دیگر باعث شیعه ۶ امامی، سنی حنفی، سنی شافعی، سلفی، داعش، بوکوحرام و هزار فرقه دیگر شده که هرکدام خودش را برحق و دیگران را کافر می داند. از نظر شما داعشی مسلمان نیست و از نظر او شما کافرید.

بنابراین در این شرایط شما می توانید بگویید «برداشت من از کتاب و سنت با تفسیر داعشی از همان دو منبع فرق دارد» وگرنه خیلی ها معتقدند روش داعش در کشتار مردم مو به مو در قرآن آمده است. شما نمی توانی خودت را مسلمان واقعی بدانی چون هر مسلمانی از هر فرقه خودش را مسلمان واقعی می داند و تعریفی از مسلمان واقعی به شکل جهان شمول و مورد تایید همگان وجود ندارد.

۲. یک مرد برای خودش و بسیاری افراد دیگر تعریف مشخصی دارد و از نظر خودش و همان افراد «مرد» است. یک شاعر یا یک ورزشکار هم همینطور، اما تعریف ورزشکار واقعی، مرد واقعی، شاعر واقعی وجود ندارد؛ چرا که هر مرد یا هر شاعر یا هر ورزشکاری برای خودش و تعدادی دیگر نمونه واقعی است.

مغلطه توسل به مرجع

توسل به مرجع یکی از پرکاربردترین مغالطه‌های امروزی است. این مغالطه چنان در گوشت و پوست ما ریشه دوانده که گاه حتی تشخیص آن برای متخصصان نیز دشوار است. این مغالطه هنگامی صورت میگیرد که تلاش شود درست بودن ادعایی را با نقل قول کردن از شخصی (حقیقی یا حقوقی) که در مورد موضوع آن ادعا دارای مرجعیت نیست، اثبات کنند.



معمولاً نقل قول یا شاهدهی از فرد یا گروهی شناخته شده ارائه شده و به واسطه آن نتیجه گرفته می‌شود که گزاره صحیح است.

• مثال:

۱. اگر حسین ابن علی برای جنگ می‌رفت خانواده را همراه نمی‌برد... (چارلز دیکنز)
۲. پس امام حسین قصد جنگ نداشتند.

۱. در جوامع دیکتاتوری اگر رای‌گیری تأثیری داشت اجازه رای‌گیری نمی‌دادند (مارک تواین)
۲. پس رای دادن اشتباه است

۱. در اسلام به بهداشت و علی‌الخصوص ختنه پسران توصیه شده
۲. پس ختنه سودمند است

۱. کریس رونالدو شامپوی کلیر استفاده می‌کند.
۲. شامپوی کلیر عالی است.

۱. برتراند راسل پیپ می‌کشید
۲. پس دود پیپ کم‌ضررترین دود است.

۱. کمپانی اپل به کارمندان زن هزینه می‌دهد تا تخمک‌هایشان را برای باروری در ده سال بعد فریز کرده و اکنون حامله نشوند.
۲. پس فریز کردن تخمک و عقب انداختن زمان حاملگی کار صحیحی است.

• صدها و هزاران مثال دیگر نیز می‌توان از این مغالطه آورد. بدیهی‌ست که چارلز دیکنز کارشناس مسائل تاریخ ادیان



نیست، مارک تواین سیاست‌مدار نیست، اصول بهداشتی ۱۴۰۰ سال پیش به امروز دخلی ندارد (حتی اگر پیشوایان اسلام را متخصصین بهداشت بدانیم)، کریس رونالدو فوتبالیست است نه متخصص پوست و مو، راسل نیز فیلسوف بود نه متخصص ریه و تنفس و البته کمپانی اپل تولید لوازم دیجیتال می‌کند و انستیتو زنان و زایمان نیست.

• اما دقت کنید که توسل به مرجع همیشه مغالطه نیست. ممکن است مرجعی که به آن استناد می‌شود ارتباط کاملاً نزدیکی با موضوع داشته باشد. مثلاً اگر استیفن هاکینگ در مورد فیزیک، اسلاوی ژیتک در مورد فلسفه، دکتر سمیعی در مورد بیماری مغزی یا باخ در مورد موسیقی نظری داده باشند، مرجع تا حد زیادی درست است.

• راه حل: باید از طرف گفتگو بخواهید ارتباط مرجع را با موضوع بحث روشن کند. اگر ارتباطی وجود ندارد یا تخصص مرجع مرتبط نیست استدلال او نادرست است. اما اگر مرجع او ارتباط دارد حال باید خود استدلال بررسی شود. در صورتی می‌توان استدلال او را مردود دانست که مرجعی هم اندازه و هم تخصص با مرجع طرف گفتگو بیابید که نظری غیر از آن داشته باشد.

مثال:

• پروفسور A نظریه ریسمان را تایید شده و کامل می‌داند.
+ پروفسور A کیست و چه تخصصی دارد؟

• پروفسور A استاد فیزیک و عضو دپارتمان فیزیک هاروارد است.

+ اما دکتر B از انستیتو تحقیقات فیزیکی ماساچوست نظریه ریسمان را ابطال‌ناپذیر و در نتیجه در برخی قسمت‌ها غیرقابل بررسی می‌داند. نمی‌توان فقط به نظر پروفسور A استناد کرد.



بهترین شش‌لول بند تگزاس

«بهترین شش‌لول بند تگزاس» یا Texas sharpshooter یکی دیگر از پرکاربردترین مغالطه‌های امروزی است که نام آن از یک جک امریکایی آمده است. شش لول بندی ناشی کنار انباری استاد و چشم بسته چند تیر شلیک کرد، سپس با رنگ دور چند تار آنها که نزدیک هم بودند خط کشید و به تماشاچیان گفت: ببینید! هدف من همین نقطه بود! گلوله‌هایم کنار هم به هدف خورده!

این مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که فرد بخش عمده‌ای از اطلاعاتی که به سود او نیست ندیده گرفته و فقط آنهایی که عقیده او را ثابت می‌کند در نظر می‌گیرد. مغالطه‌کننده اصطلاحاً اطلاعات را فیلتر می‌کند و فقط آنهایی که به نفعش است می‌پذیرد یا ارائه می‌دهد.

مثال:

- پیش‌بینی‌های نوستراداموس را شنیده‌ای؟ خیلی از گفته‌هایش درست است!
- طب سنتی عالی‌ه، دخترخاله من پوستش اگزما شد، یک هفته جوشونده تخم اسطوخودوس خورد و خوب شد.
- می‌دونستی در آیه ۹۹ سوره انعام به فتوسنتز اشاره شده؟ ۱۴۰۰ سال پیش می‌دونستن!

دو نمونه از مشهورترین مغالطه‌های علمی «شش‌لول بند» که طی سالیان گذشته به صورت سهوی اتفاق افتاده بودند، نیز به شرح زیر است:

- در تحقیقی در سوئد یک تیم پزشکی با مطالعه ۸۰۰ کودک دارای سرطان خون نشان داد که رابطه معنی‌داری میان سرطان خون کودکان و مجاورت خانه آنها با برق فشار قوی وجود دارد.



• در تحقیق دیگری یکی از متخصصان انگلیسی نشان داد که هومیوپاتی واقعاً در درمان نوع خاصی از حساسیت مفید است.

راه حل:

باید از حریف بحث بخواهیم که اطلاعاتی که نادیده می‌گیرد را مشخص کند و به او نشان دهید که در صورت در نظر گرفتن آن اطلاعات کنار گذاشته شده، استدلال او بی‌ارزش است.

• نوستراداموس هزاران پیش‌بینی کرده که به ندرت و سختی می‌توان چندتای آنها را با کمک تبصره مربوط دانست. وقتی هزاران خط اراجیف نامربوط مالیخولیایی بنویسید احتمال دارد که طی صدها سال از چند کلمه آن به شکلی مبهم چیزی مشابه یکی از حوادث یافت شود. آن همه پیش‌بینی نامربوط از او یک احمق یا شاید می‌سازد نه پیشگو. مثلاً می‌شود امروز پیش‌بینی کرد که فردا در ایران سه زلزله می‌آید که یکی خطرناک است. روزانه بیش از ده زلزله خفیف در شبکه زلزله‌نگاری دانشگاه تهران ثبت می‌شود و همیشه هم ممکن است زلزله جدی را شاهد باشیم. البته پیش‌بینی درگیری در فلسطین یا جنگی در خاورمیانه یا رکود اقتصادی جهانی هم به احتمال زیاد به واقعیت خواهد پیوست. گفتن این موارد از من یک پیشگو نمی‌سازد.

• طب سنتی بایاس‌های فراوان دارد. هزاران سال با حضور طب سنتی بیماری‌های تیفوس، طاعون، سیاه‌سرفه، کزاز و مالاریا هزاران و میلیون‌ها نفر را به کام مرگ می‌کشیدند که تنها در قرن اخیر با پزشکی نوین همگی کنترل شده‌اند. همچنین دخترخاله گوینده ده‌ها و صدها عامل دیگری که می‌تواند سبب بهبود او شده باشد (تغییر تغذیه، شرایط پوست، شرایط هوا، تغییر محصولات آرایشی بهداشتی و ...) را نادیده می‌گیرد و اسطوخودوس را شاه‌کلید ماجرا می‌داند.



• در مورد معجزات علمی قرآن بارها توضیح داده‌ایم و موارد متعددی از آن را هم با ادله مردود دانسته‌ایم. هدف این پست هم البته رد معجزات علمی قرآن نیست اما چون خیلی جدی در مورد آن بحث می‌شود لازم است به مواردی اشاره کنیم. در صورتی که شما آیات قبل و بعد و محتوای سوره‌ها را بخوانید هیچ ارتباطی با معجزه‌ای که مدعی ارائه می‌کند نمی‌یابید، همچنین مفهوم معجزه این نیست که چیزی در جایی کشف شود و سپس به سختی مصداقی مبهم از آن در قرآن بیابیم. اگر قرآن سرشار از معجزات علمی است می‌توانید به جامعه بشری لطف بزرگی کرده و همین امروز با استناد به آیات قرآن واکسن ابولا یا ایدز کشف کنید، بر اساس آیات قرآن مکانیک سیالات را یک قدم جلو ببرید، در نانوتکنولوژی گامی بردارید، راه حل کم‌آبی و گرم‌شدن زمین را بیابید، آن وقت ادعا کنید که «ما قبل از همه با کمک فلان آیه قرآن مشکل بشریت را حل کردیم» وگرنه پس از کشف دانشمندان دیگر، یافتن چیزی مبهم در یک کتاب دینی نشان معجزه نیست. شعر زیر را از حافظ شیرازی مرور کنیم:

به هواداری او ذره صفت رقص کنان
تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

اگر ما به پیامبری حافظ شیرازی ایمان داشته باشیم می‌توان گفت او معجزه کرده است. او در یک بیت به مفاهیم «فوتون، چرخش الکترون‌ها حول هسته، چشمه فوتون‌های نوری در خورشید، جوشش یا فوزیون اتمی، مدارهای منظومه، لبه خورشید که از گاز است (هوا)» اشاره کرده است. حتی اگر کمی بیشتر مالخولیا شویم می‌توان گفت که او اشاره ظریفی هم به تئوری‌هایش کرده است. کلمه «صفت» در واقع حروف اول some fucking theories است! آیا می‌توان دیوان حافظ را کتابی مقدس و خودش را پیامبر دانست؟

اما در مورد اشتباهات در تحقیقات علمی انجام شده، پس از بررسی موارد زیر مشخص شد:

- محققان متوجه شدند که تیم سوئدی فقط دنبال کودکان سرطانی گشته که خانه آنها نزدیک محل عبور برق فشار قوی باشد و دیگر موارد را نادیده گرفته است. بر این اساس می‌توان ۱۰۰ کودک سرطانی یافت که پدر چپ‌دست دارند یا ۳۰۰ بیمار سرطانی یافت که دختر همسایه‌شان لاک گل‌بهی می‌پسندد؛ اما در واقع «فقط گشتن دنبال این نمونه‌ها» است و ارتباط معنی‌داری میان لاک گل‌بهی و چپ‌دستی و برق فشار قوی با بیماری وجود ندارد.

- مورد هومیوپاتی توسط جیمز رندی مشهور مشخص شد. او که برای جایزه یک میلیون دلاری به چالش کشیده شده بود، شاید برای اولین و جدی‌ترین بار با یک دانشمند واقعی روبرو بود. اما او متوجه شد که دانشمند فوق، اثرات دیگر را در نظر نگرفته است. در واقع آب معمولی هم همان میزان اثر روی کنترل حساسیت داشت که داروی هومیوپاتی نشان داد و تفاوتی میان خوردن داروی هومیوپاتی یا آب معمولی وجود نداشت. این چالش بسیار هیجان‌انگیز در وبسایت ما، کانال یوتیوب و آپارات گمانه قابل مشاهده است.

قوری فضایی راسل

برتراند راسل می‌گوید «اگر من مدعی می‌شدم که در منظومه شمسی میان زمین و مریخ یک قوری چینی دور خورشید می‌گردد، هیچ کس قادر نبود مدعای مرا رد کند، مشروط به آنکه حواسم می‌بود که در ادامه بگویم این قوری آنقدر کوچک است که حتی با قوی‌ترین تلسکوپ‌ها هم قابل رویت نیست. اما اگر تا آنجا پیش می‌رفتم که می‌گفتم چون مدعای من ابطال‌ناپذیر است جایز نیست عقل بشر به آن شک کند، به



حق به یاوه گویی متهم می‌شدم. با این حال، اگر وجود این قوری در کتب قدما تایید شده بود و آن را حقیقتی قدسی شمرده و هر یکشنبه در کلیسا درباره آن به وعظ می‌پرداختند و در مدارس آن را به ذهن کودکان فرو می‌کردند، تردید در وجود آن نشانه نامتعارف بودن تلقی می‌شد و شخص شکاک را در عصر روشنگری به نزد روانپزشک و در دوره پیش از آن به دادگاه تفتیش عقاید می‌فرستادند.»

راسل این مثال را مطرح کرد تا روش مغالطه مذهبیون که بار اثبات ادعا را به عهده شکاکان می‌انداخت، نشان دهد. این مغالطه به «مغالطه توسل به جهل» مشهور است که در آن شخص ادعا می‌کند که یک گزاره درست است به این دلیل که عکس آن ثابت نشده یا عکس آن غیرقابل اثبات است. اما به لحاظ منطقی بی‌اطلاعی درباره درستی یک گزاره، نمی‌تواند درستی معکوس (نقیض) آن را نتیجه دهد. مثال ایرانی آن ماجرای ملانصرالدین است که عصایش را جایی بر زمین گذاشت و گفت «اینجا وسط دنیا و کائنات است!» وقتی از او پرسیدند چطور به این نتیجه رسیده گفت «اگر قبول ندارید وجب کنید و ثابت کنید نیست!»

• **مثال ۱.** طب سوزنی و حجامت بسیار مفید هستند، اینکه هنوز دلایل آن اثبات نشده به علت کمبود دانش بشر است و با پیشرفت علم پزشکی فایده آن ثابت خواهد شد. همچنین هیچ مقاله و مخالفت جدی با این دو طب وجود ندارد.

• **مثال ۲.** کتاب آسمانی پر از معجزاتی است که علم و دانش هنوز جوان‌تر از آن است که آن را درک کند.

• **مثال ۳.** عرفان حلقه خواص خودش را دارد، چه کسی را می‌شناسید که از آرامش و باور عارفانه شکایت داشته باشد؟

• **توضیح:** در مثال اول درست است که شواهدی علیه این دو طب نیست، اما هیچ دلیلی بر فایده آن هم وجود ندارد. اگر (و فقط اگر) روزی علم پزشکی آن را تایید کرد با خیال راحت به سراغش خواهیم رفت اما تا آن روز به روش‌های آزمایش شده تکیه می‌کنیم. همچنین باور به این عقاید ممکن است بیمار را از روش‌های دیگر درمانی دور کرده و آسیب‌های جدی به او بزند. در مثال دوم همچون مثال اول دست مدعی و مغالطه‌کار تا انتهای دنیا باز است، او دو هزارسال دیگر هم مدعی خواهد بود که هنوز علم بشر جوان است و نادان! مدعیان هیچگاه به شما زمان مشخص نمی‌دهند که «چقدر لازم است صبر کنیم تا علم نظرات آنان را تایید یا رد کند؟» (البته اگر رد کند به نقطه اول مغالطه می‌رسیم که «علم هنوز هم جوان است!») خوشبختانه بخش معقولی از مذهب‌یون به درستی بر این باورند که کتب آسمانی کتب علمی و شامل بار دانش نیستند، اما بخش دیگر همچنان به آن اصرار می‌ورزند. در مثال سوم نیز عدم شکایت فردی دلیل بر صحت آن نیست (البته شکایت هم در این مورد خاص وجود دارد) و مشخصاً درگیری‌های شدید روانی می‌تواند به شدت آسیب‌زننده باشد. (باور به چرندیاتی از جمله موجودات غیر اورگانیک و برون‌ریزی و الخ). باید دقت کنید که همانطور که «هیولای اسپاگتی پرنده» رقیب پارودی خدای ادیان است؛ شما هم می‌توانید خیلی ساده «عرفان پشه ماده» یا «عرفان کباب تابه‌ای» بسازید و دیگر عرفان‌های نوظهور دست‌ساز را به چالش بکشید.

• **راه حل:** به مدعی بگویید که عدم امکان رد ادعای او به معنی تاییدش نیست و بار اثبات ادعا به عهده مدعی‌ست. او باید ثابت کند که نظرش درست است نه اینکه شما عکس آن را ثابت کنید. تا زمانی که ادعای او یا نقیض آن اثبات نشده فقط در حد ادعا باقی خواهد ماند. می‌توانید از مثال زیر



استفاده کنید و بگویید اگر حاضر است روال زیر را بپذیرد می‌توان ادعای او را هم پذیرفت.

«در شامانیسم اتیوپی که عبادتی با سابقه ۸ هزارساله است، فرد هرشب نیم کیلو نشادر خورده و سپس ۷۳ پس‌گردنی به خود زده و عاقبت روی ماهیتابه داغ می‌نشیند. این روش به عمر انسان می‌افزاید، میکروب‌کش و شفادهنده است و البته باعث ورود به بهشت برین می‌شود. هنوز نه کسی علیه آن مطلبی نوشته و نه علم توانسته عکس آن را ثابت کند، از امشب شروع کن!»

مغالطه تعمیم ناروا یا مغالطه لوبیاپلو

(به قلم دکتر کیارش آرامش استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران)

نام یکی دیگر از مغالطه‌های مدافعان خرافات و شبه‌علم را بنا به تجربه به شوخی «مغالطه لوبیا پلو» گذاشته‌ام. ماجرا به سال‌ها پیش برمی‌گردد. وقتی که من و همسرم در شیراز زندگی می‌کردیم و دخترمان، پرستو، چهار سال بیشتر نداشت. آن روز من و همسرم حرف می‌زدیم که برای شام چه غذایی درست کنیم. من گفتم: «چطور است لوبیا پلو درست کنیم»

در این موقع دخترمان با اعتراض گفت: «نه! لوبیا پلو درست نکنیم»

ما با تعجب از او پرسیدیم: «چرا؟! تو که دفعه قبل با اشتها بشقاب را تمام کردی.»

جواب داد: «آخر برق می‌رود!»

یادمان آمد که دفعه قبل که برای شام لوبیاپلو داشتیم، از قضا برق هم رفته بود و مدتی در خاموشی بودیم. دختر خردسال ما در ذهن خود بین خوردن لوبیاپلو و رفتن برق رابطه علت و معلولی برقرار کرده بود. بنابراین می‌توانست بگوید که: «شما هر چه که می‌خواهید بگویید و استدلال بیاورید. من خودم دیده‌ام و تجربه کرده‌ام که وقتی لوبیاپلو می‌خوریم برق می‌رود.» احتمالاً آن شب که برق خانه‌های شیراز رفت، افراد دیگری هم برای شام لوبیاپلو داشتند. آن‌ها هم می‌توانستند به پرستو بپیوندند و بگویند که: «بله! ما هم خودمان تجربه کرده‌ایم که لوبیاپلو با رفتن برق یک رابطه‌ای دارد.» و البته افراد بسیار دیگری در شهرهای دیگر که یک زمانی در حین صرف لوبیاپلو با رفتن برق مواجه شده بودند می‌توانستند به خیل طرفداران این رابطه بپیوندند و بگویند که ما خودمان تجربه کرده‌ایم!

در واقع «خرافات» دقیقاً به همین شکل در طول تاریخ پدید آمده‌اند. خرافات به معنی برقرار کردن رابطه علی بین دو چیز است، در حالی که واقعاً آن دو چیز رابطه علی با هم ندارند.

- مثلاً رابطه میان خطوط به جا مانده از قهوه در کف فنجان و آینده فردی که قهوه را نوشیده است.
- یا رابطه میان تعریف فردی که «چشمی شور» دارد با اتفاق بدی که برای فرد یا شیء مورد تعریف می‌افتد.
- یا رابطه میان حرکات انرژی‌درمان‌گر و خوب شدن کمردرد بیمار.
- یا رابطه میان نبات آقاسید و درمان فلج بچه همسایه.
- یا رابطه داروی هومیوپاتی با هر تغییر معنی‌داری در سلامت فردی که آن دارو را مصرف کرده است.

همواره در خرافات یک رابطه علی مطرح می‌شود و سپس



افراد بسیاری پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند آن رابطه را تجربه کرده‌اند. بسیاری از ایشان ممکن است دروغگو یا خیالباف باشند، اما بسیاری نیز راستگویند، فقط در کنار هم قرار گرفتن تصادفی دو اتفاق را [که ممکن است معلول اتفاقات متعدد دیگری باشد] به غلط دلیل وجود رابطه علی میان آن‌ها گرفته‌اند. از طرف دیگر نیز حافظه آن‌ها در به خاطر نگاه داشتن این موارد و حذف موارد نقض آن، انتخابی عمل می‌کند. مثلاً اگر هزار بار چرندیات فال قهوه درست در نیاید، به یادشان نمی‌ماند، اما اگر یک بار به طور تصادفی پیش‌بینی درست در آید، همیشه به خاطر خواهند داشت و آن را بازگو خواهند کرد. (سوگرایی حافظه انتخابی)

• فرق علم با خرافات چیست؟

علم مدرن هم بر مشاهده و تجربه متکی است. اما با روش‌های علمی و آماری می‌کوشد و می‌تواند که تا حد بسیار زیادی احتمال خطا را پایین آورد. حتی می‌تواند احتمال خطا را - که همیشه وجود دارد - با روش‌های آماری اندازه‌گیری کند و هر وقت که این احتمال به میزان کافی پایین بود، می‌تواند به نتیجه آن مطالعه/مشاهده/تجربه علمی اطمینان کرد و آن را به کار بست.

تمام دانش «روش‌شناسی علمی» حول این محور است که چگونه سوگرایی‌ها و عوامل مخدوش‌کننده را حذف کنیم تا بتوانیم روابط علی واقعی میان پدیده‌ها پیدا کنیم .

از همین رو مدعیان «رژیم معجزه آسا» ، «داروی جوانی»، «انرژی درمانی»، «سنگ درمانی»، «فال ورق» یا هزار خرافه دیگر با اعتماد به نفس برای شما صدها نفر را می‌آورند که جلوی شما یا جلوی دوربین تلویزیون با هیجان‌زدگی اعلام کنند که خودشان اثر فلان روش را تجربه کرده‌اند، اما هرگز حاضر نیستند که در یک محیط کنترل شده علمی و از طریق کارآزمایی بالینی که درست طراحی شده، ادعای خود را به



محک تجربه علمی بگذارند، و اگر هم گاهی چنین می‌کنند «مانند هومیوپاتی» به روشنی معلوم می‌شود که داروهای ادعایی ایشان هیچ فرقی با دارونما ندارند.

طب سنتی، طب سوزنی و هومیوپاتی

(به قلم دکتر کیارش آرامش استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران)

مغالطه‌ها در دفاع از خرافات و شبه علم پزشکی به چند دسته تقسیم می‌شوند:

توسل به سنت:

توسل به سنت در موارد درمانی معمولاً اینگونه مطرح می‌شود که «طب سوزنی هزاران سال سابقه دارد و اگر اشکالی داشت تا امروز منسوخ شده بود.» یا «طب سنتی ایران از ابن‌سینا تا همین اواخر تدریس و اجرا می‌شده و نمی‌تواند غلط باشد»

• این مغالطه از «مغالطه‌های پیش‌فرض نادرست» است، اصولاً قرار نیست هر چیزی که از گذشته بوده درست باشد. هزاران سال تفکر صاف بودن زمین حکمفرما بود تا ثابت شد که زمین گرد است و دور خوردشید می‌چرخد. هزاران سال بر این باور بودند که اسب از ابتدای خلقت اسب بوده و فیل هم فیل تا عاقبت شواهد و قرائن فرگشتی نشان داد که همه از یک ریشه مشترک بوده و در طی میلیون‌ها سال تغییر کرده‌اند. همچنین بارها و بارها اثبات شده که طب سوزنی خاصیتی جز در موارد جزئی در تسکین درد (آنهم در موارد محدود و خاص) ندارد. طب سنتی ایرانی نیز اشکالات فراوان و جدی داشته و مفروضات ابن‌سینا بر اساس سیستم سودا و

صفر سال‌هاست مردود شناخته شده است. هزاران سال وب، دیفتری، کزاز، سرخک، طاعون، فلج اطفال و امثالهم هر ساله هزاران و میلیون‌ها قربانی می‌گرفت و طب سنتی در برابر آن شکست مطلق را پذیرفته بود که پزشکی جدید آن را درمان کرده و متوسط طول عمر بشر طی صد سال گذشته به کمک واکسن‌ها و پیشرفت پزشکی دو برابر شده است. میزان مرگ و میر مادران و نوزادان به یک دهم کاهش یافته و از کار افتادگی به شدت پایین آمده. اینها همه به همت پزشکی علمی و نوین است.

اجازه کار:

سوال می‌شود که اگر هومیوپاتی و طب سوزنی و طب سنتی و حجامت مفید نیستند چطور مجوز کار در ایران و اروپا دارند؟

• این روش‌ها به دلیل آزادی انتخاب در خیلی از کشورها مجاز به کار هستند اما مورد تایید جامعه پزشکی نیستند. سیگار و الکل و هزاران مورد دیگر نیز مجاز به خرید و فروشند اما سودمند نبوده و کسی به مفید بودن آنها مهر تایید نمی‌زند. باید توجه داشت که هومیوپاتی و طب سوزنی از هیچ آزمایش بالینی سربلند بیرون نیامده‌اند. هومیوپاتی در هیچ دانشگاه پزشکی معتبری در جهان تدریس نمی‌شود و مدرک پزشکی هومیوپات وجود ندارد. افرادی که به این نام طبابت می‌کنند از موسسات غیردانشگاهی مدرک می‌گیرند.

• طب سنتی در ایران در دانشکده پزشکی سنتی در حال بررسی است، اما در آنجا در حال تبدیل شدن به پزشکی نوین و بررسی بالینی علمی است. به بیان ساده‌تر خواص دارویی گیاهان با آزمایش مشخص شده و تبدیل به دارو می‌شوند و موارد غلط و نامربوط کنار گذاشته می‌شوند. وجود دانشکده



طب سنتی به معنی تایید «عطاری محله» یا «دوای علفی» نیست. حجامت نیز بارها مردود شناخته شده و حتی یک بار ممنوع شده که شورای نگهبان به دلیل مغایرت با شرع به این قانون رای نداده است. بنابراین مجوز فعالیت به معنی سودمندی نیست.

موارد ناکارآمدی:

این مغالطه می‌گوید: «مگر طب نوین همه بیماری‌ها را درمان کرده است؟ هنوز بسیاری از مردم از سرطان و بیماری قلبی می‌میرند و بیماری‌های مزمن نه تنها درمان نشده‌اند بلکه بیشتر هم شده‌اند. علاوه بر این پزشکی مدرن پر هزینه است و پزشکان زیرمیزی هم می‌گیرند و..»

• جواب این مغالطه روشن است؛ پزشکی مدرن تأثیر مطلق ندارد و درمان همه دردها را پیدا نکرده است، اما در میان پزشکی‌های موجود بهترین و از نظر علمی تنها گزینه معتبر است. بنابراین اخلاقی است که از همین روش که کارآمدترین و معتبرترین است استفاده کنیم. رواج بیماری‌های مزمن اتفاقاً به علت افزایش طول عمر مردم و از خدمات همین طب مدرن است. در گذشته‌ای نه چندان دور که تنها طب سنتی حکمروا بود مردم بسیاری از ساده‌ترین بیماری‌های عفونی می‌مردند. همین تهران خودمان هر چند سال یک بار در اثر وبا تقریباً از سکنه خالی می‌شد. درمان‌های سنتی آن زمان برای وبا را اگر بخوانید از خنده - و گریه - بیقرار خواهید شد. مولوی می‌گوید: علت وبا زناکاری است!

ابر برناید پی منع زکات/وز زنا افتد وبا اندر جهات

بر مولوی و دانش روزگار او حرجی نیست. بر کسانی حرج و نقد وارد است که امروز هم سنگ علوم منسوخ را به سینه می‌زنند و از علم فراری‌اند. در مورد مشکلات اخلاقی پزشکان



هم البته باید در جای خود به سمت اصلاح حرکت کرد. اما به روشنی می‌توان گفت که مشکلات اخلاقی مدعیات طب سنتی و شبه‌علم هرگز کمتر نیست. به عنوان یک نمونه از شیادی روشن و بی‌اخلاقی زننده و دردناک، به نمونه دکتر(!) روازاده مشهور مراجعه فرمایید.

مغالطه پهلوان پنبه

مثال:

- فرشته: اعدام روش مناسبی برای مجازات نیست و راه حلی ارائه نمی‌دهد.
سمیرا: آره! آزاد کردن قاتل و متجاوز به عنف هم جدیداً فاز روشنفکری شده! لابد ما باید خرج یه مشت قاتل روانی رو هم بدیم که تو زندان بهشون خوش بگذره!
- آتوسا: حضور زنان در مشاغل و استقلال مالی به اونها آرامش و آسایش فکری می‌دهد.
نازنین: دوستم آتنا دیپلم هم نداره، خونه‌داری می‌کنه و سه تا شکم هم زاییده و خیلی هم راضیه و آرامش داره.
- مهرداد: وجود آزادی‌های اجتماعی خیلی از جرائم اجتماعی را کنترل می‌کند.
محمود: یعنی هر شب خواهرت رو از توی بغل پسرهای مست دیسکو ببری خونه که مثلاً دزد و کلاه‌بردار نشه؟ چرت می‌گی!
- سعید: آدم‌ها باید در روابط و انتخاب شریک زندگی و جنسی آزاد باشند.
رضا: یعنی مادرت دوتا مرد بیاره خونه و بگه پاشو می‌خوام رو مبل با اینا بخوابم و شما بلند بشی؟ خودت قبول می‌کنی که من بکنم؟

• بهروز: علی جان برادر شما دیگه ۲۴ سالشه، بهتره بهش توصیه کنی همیشه کاندوم همراهش باشه. ممکنه ناگهان در شرایطی قرار بگیری که سکس داشته باشه و اون موقع داشتن کاندوم هزار بار بهتر از نداشتنه.

علی: دیگه دوره و زمونه‌ای شده که ما راه هرزگی و زناکاری و کثافتکاری جلوی پای بچه‌ها بگذاریم؟

• الهام: من به عنوان زن نیاز به حقوق انسانی برابر دارم. سامان: آها! موقع تعیین مهریه هم همین حرف‌ها رو می‌زنی؟ یعنی ما مردها مثل سگ جون بکنیم و سخت‌ترین کارها رو بکنیم و دو سال هم بریم سربازی و شما سر برج حقوق یکسان بگیری؟

مغالطه «پهلوان‌پنبه» یا «آدمک پوشالی» (Straw man Fallacy) یکی دیگر از مغالطه‌های جدی در گفتگوهای روزمره است و زمانی صورت می‌گیرد که فرد توان رد استدلال طرف مقابل را ندارد یا از درک آن (به دلیل دانش کم) عاجز است، لذا استدلال را تحریف یا تبدیل به چیزی بسیار سطحی، اشتباه و مردود کرده و سپس ادعای ضعیف شده را شکست می‌دهد. دلیل نام‌گذاری آن هم همین است که فرد به جای شکست دادن پهلوان، یک عروسک پنبه‌ای ساخته و آن را به زمین می‌کوبد و مدعی پیروزی می‌شود. این مغالطه در حالات زیر رخ می‌دهد.

• تحریف استدلال حریف و تبدیل آن به چیزی دیگر

• مثالی نامربوط در مورد استدلال آورده یا مثال نقضی بسیار نادر به آن نسبت داده می‌شود

• تبدیل استدلال به سخیف‌ترین و سطحی‌ترین حالت ممکن

توضیح: واضح است که سمیرا قصد آزاد کردن یا تشویق قاتلین را ندارد، او فقط اعدام را مناسب ندانسته و دنبال راه حل بهتری است که وقوع جرم را کمتر کرده و در ضمن



انسانی‌تر باشد. دوست نازنین یکی از موارد خاص است که شاید در صورت استقلال مالی نظر دیگری داشته باشد. وجود آزادی‌های اجتماعی لزوماً به معنی بی‌بندوباری یا بدترین حالت ممکنه نیست. مثال نامربوط و نادر رضا آنقدر پرت است که به نظر و عقیده سعید و مدعای کلی خللی وارد نمی‌کند، همچنین مادر و خواهر سعید (قبل از مادر و خواهر او بودن) انسان‌هایی مختار و عاقل و بالغ هستند و نه ملک و دارایی او، تصمیم‌گیری برای روابط آنها به خودشان مربوط است. توصیه بهروز یک توصیه بهداشتی معمول و بسیار ضروری است. و در نهایت حقوق انسانی برابر به معنی حقوق مادی و شغلی یکسان نیست.

راه حل: به مغالطه‌گر توضیح دهید که مقصود شما چیزی که او برداشت کرده یا جلوه داده نیست و او تنها حریف پوشالی را شکست داده است. به او توضیح دهید که حق تبدیل کردن حرف شما به چیزی دیگر یا تحریف آن یا یافتن مثال نقض نادر را ندارد و باید استدلال شما را با استدلالی درست پاسخ دهد.

مغالطه سنگ بزرگ

- فلانی طرفدار حکومت است و اینطور آدم‌ها محال است حرف درست و منطقی بزنند. (این افراد در هر صورت اشتباه می‌گویند)

- دخترم حرف‌هایت قشنگ است، اما تا پدر و مادر نشوی نمی‌فهمی مسئولیت چه معنی می‌دهد، ما بزرگتریم و می‌فهمیم. (بچه‌ها تحت هیچ شرایطی حق مخالفت ندارند چون در شرایطی نیستند که درک کنند.)

- وجود خدا قابل اثبات علمی نیست چون اصولاً این موارد



علمی نیستند و نور ایمان به قلب تابیده می‌شود، امیدوارم خدا قلب تاریک شما را روشن کند. (کسی حق ندارد اثباتی معقول برای وجود خدا طلب کند)

• اگر بیماری با دعا و راز و نیاز شفا نگرفت به دلیل بی‌ایمانی و زنگار گرفتن روح است. (اگر بهبود یافت اثر دعا بوده و اگر بهبود نیافت بی‌ایمان است و هیچ گزینه دیگری مطرح نیست)

• چاکرا و میدان انرژی و حلقه کیهانی مواردی هستند که تنها با روح و قلب پاک و ایمان واقعی درک می‌شوند. (اگر درک نمی‌کنید به دلیل روحیه ناپاک و ایمان ضعیف است و حق ندارید دلیل دیگری طلب کنید)

• پیامبران و معصومین علم بی‌کران داشتند و همه اعمال آنها درست و بر اساس علم لدنی است، اگر برخی اعمال یا نظرات آنها به نظر اشتباه می‌آید به این دلیل است که ما علم بی‌کران نداریم و درک نمی‌کنیم. (تحت هیچ شرایطی امکان نقد عمل معصومین و پیامبران وجود ندارد)

موارد بالا همه نوعی از مغالطه سنگ هستند. «مغالطه سنگ» یا «مغالطه سنگ بزرگ» «appeal to the stone» زمانی رخ می‌دهد که فرد ادعایی را مطرح می‌کند و سپس با بیان عباراتی اجازه نقد یا مخالفت با ادعای خود را نمی‌دهد، یا ادعایی مطرح کرده و هر استدلالی را مردود می‌شمرد. نام این مغالطه از یک استاد دانشگاه برکلی آمده که معتقد بود «این مغالطه مثل یک سنگ سخت و بزرگ است که فرد آن را میان بحث می‌گذارد و امکان تکان دادن آن هم وجود ندارد و می‌گوید همین است که هست»

مغالطه احترام به عقاید

احترام به عقاید یکی از مغالطه‌های جدی در خفه کردن مخاطب یا حریف مباحثه و ترکیبی از چندین مغالطه است. در این مغالطه فرد به جای پاسخ به گزاره استدلالی، آن را توهین به یکی از باورها دانسته و با تمارض پا از بحث بیرون می‌کشد و یا با مغالطه سنگ بزرگ راه را بر استدلال دیگران یا دادن پاسخ می‌بندد.

• طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر هر انسان حق دارد عقیده، دین، مسلک و آئینی را انتخاب کند، آن را ابراز کرده و به هر شکلی که علاقه دارد به عبادت پردازد، اما در شرایطی که این عقیده باعث سلب آزادی بیان و عقیده دیگران نشده و تفکرات و جان و مال و آزادی دیگران را تهدید نکند. به بیان ساده‌تر می‌توان عقاید افراد را مادامی که فقط و فقط در حوزه فردی و شخصی حضور دارد نادیده گرفته و با آن مدارا کرد، اما اگر عقاید شما از حیطة ذهن شما بیرون آمده و باعث اثراتی محدود کننده یا تهدیدگر برای دیگران شود باید با آن برخورد کرد. اینکه شما بر اساس عقیده‌ای از مرحله نصیحت و ارائه نظر عبور کرده و برای دیگران تصمیم بگیرید یا تصمیمات فردی مبتنی بر عقاید را به فاز عملی برسانید، باعث می‌شود که عقیده شما نه تنها محترم نباشد، بلکه پس زده شود. ریچارد داوکینز در جایی می‌گوید «بر این باور بودم که عقاید دیگر در مرزهای ذهن محصور شده و نمود بیرونی ندارد و می‌توان آن را ندیده گرفت، تا پس از حملات یازده سپتامبر و اتفاقات پس از آن در خاورمیانه، دیدیم که عقاید فردی چقدر می‌توانند خطرناک باشند» {نقل به مضمون}

• توهین به عقیده البته با توهین به شخص تفاوت جدی دارد، احترام به کرامت انسانی از اهمیت بالایی برخوردار است اما عقاید نمی‌تواند محترم باشد. اگر احترامی برای عقاید قائل باشیم باید نگاهی نوین به عقاید داعش، بوکوحرام، القاعده،



فاشیسم و نازیسم داشته باشیم. حال اینجا این مغالطه ابهامی ایجاد می‌شود که «فرد از عقایدش جدا نیست و توهین به عقاید همان توهین به کرامت یک انسان است»، اما باید توجه کرد کسی که عقایدش مقدس و جزئی جدانشدنی از وجودش باشد، یک متعصب یا «فقط یک عقیده است نه انسان» و دیگر انسانی باقی نمانده که کرامت انسانی‌اش شایسته احترام باشد. هیچ عقیده‌ای آنقدر مقدس نیست که زیر تیغ نقد نرود.

• از جنبه دیگر باید به این نکته توجه کرد که «توهین به عقیده» با مفهوم «نقد عقیده» تفاوت بسیار ظریفی دارد. زمانی یک نظر «توهین» محسوب می‌شود که عقیده دیگران «صرفاً اشتباه/احمقانه/وحشیانه/غیره خوانده شود اما دلیلی بر آن ذکر نشود» اما اگر در پس آن دلایل و براهنی منطقی/استنتاجی بوده و اصطلاحاً احتجاج صورت گرفته باشد در دایره «نقد» قرار می‌گیرد، کما اینکه یک فیلم، رمان یا موسیقی نیز می‌تواند با دلایلی روشن؛ احمقانه و چرند باشد.

• وقتی دیگران {با عقاید متفاوت} از نگاه شما نجس/مشرک/ملحد/مفسد فی الارض هستند یعنی شما عملاً به عقاید آنها توهین می‌کنید و نمی‌توانید انتظار داشته باشید که عقاید شما محترم باشد. دین قریب به اتفاق مردم ایران اسلام است و منابع اسلام کتاب و سنت هستند. وقتی کتاب قرآن بارها عقاید دیگر را مردود شمرده و معتقدان به آن را شایسته مرگ و ویرانی دانسته، چگونه می‌توان آن را ندیده گرفت؟ در سنت پیامبر نیز مثال‌های فراوان می‌توان یافت. پیامبر اسلام پس از فتح مکه بت‌های کعبه را شکست، دستور داد همه بت‌ها در خانه‌ها و معابد شکسته شود و بت‌خانه‌ها و معابد ویران شود و تا فرسنگ‌ها هر آنچه مخالف عقیده مسلمانان بود نابود کرد. او سپس دستور داد که بلال بر بلندای کعبه اذان بگوید و فریاد بزند «خدا یکی است و همین خدای محمد است». در این عمل چه اثری از احترام به عقاید



دیگران می‌توان یافت؟ آیا عقیده یک بت‌پرست محترم نیست؟ پس یک مسلمان نمی‌تواند ادعایی برای احترام به عقیده داشته باشد مگر اینکه منظورش از «اسلام» دینی باشد که بر مبنای قرآن و سنت پیامبر اسلام نیست.

• از نگاه دیگر دوقطبی کردن بحث، گاهی باعث بستن درهای نقد شده و بحث را به جدل بدل می‌کند، پس ضروریست که در مباحث عقیدتی تا حد امکان پا را در حریمی که بحث را جدلی و فرسایشی کرده (و یا حریف متعصب را از کوره به در برد) نگذاریم. البته باید توجه داشت که {بنا به تجربه} عموماً مباحثه با متعصب سودی نخواهد داشت

مغلطه توسل به نتیجه باور

• سعید) من دلایل وجود معاد و دنیای دیگر را منطقی نمی‌دانم.
مجید) یکم فکر کن، اگر رستاخیز وجود نداشته باشد زندگی چقدر وحشتناک خواهد شد، نه اخلاقی وجود خواهد داشت و نه زندگی معنایی خواهد داشت، یعنی همه ما عین مرغ آمده‌ایم و چلومرغ می‌رویم. پس رستاخیز نمی‌تواند وجود نداشته باشد.

• سامان) فلان خواننده فالش می‌خواند و کارهایش به لحاظ ترکیب موسیقی و متن ترانه مبتذل و سطحی است. متخصصان موسیقی می‌توانند خیلی راحت این موارد را تبیین کنند.

ماهان) آرامشی که من با آهنگ‌های او می‌گیرم خیلی عالی و خوب است، یعنی این همه آدم که با ترانه او آرامش می‌گیرند مبتذل و سطحی هستند؟ پس کارهای او نمی‌تواند خوب نباشد.

• سلمان) شواهد تاریخی نشان می‌دهد که دین اسلام به زور شمشیر وارد این کشور شده و به مردم تحمیل شده است.

محسن) محال است اینطور باشد. پذیرش تحمیل شدن دین به مردم ایران یعنی پذیرش فرومایگی و پستی و زبونی مردم ایران و نوادگان کوروش کبیر که هزاران بار افتخار آفریده‌اند. پس این ادعا اشتباه است.

• سیما) «شعر» عناصر و مشخصاتی دارد که برای اهل فن شناخته شده است که شامل جزئیات فراوانی است. وجود پدیده‌ای بنام «شعر سپید» و «شعر نیمایی» به معنی این نیست که هر کس جای فعل و فاعل را عوض کند و نقطه و ویرگول را حذف کند و کلامش شعر باشد.

سپیده) کارهای من چیز جدیدی است که درکش سخت است. اما حالات روحانی من هنگام سرودن آن و لایک‌های فیسبوکی هم شاهد من است. چرند بودن اشعار من یعنی همه لایک‌زندگان احمق و شعرشناس هستند.

مغلطه «توسل به نتیجه باور» یا Appeal to Consequences از مغالطات بسیار رایج در میان عوام است. بطور کلی این مغلطه هنگامی رخ می‌دهد که شخصی در مقام دفاع بجای پاسخ منطقی به استدلال یا ادعای طرف، متوسل به نتیجه ادعای حریف خود می‌شود و آنرا به این دلیل که در صورت درستی عواقب خوب/بد خواهد داشت رد می‌کند. این مغلطه همچنین می‌تواند در موضع غیر دفاعی نیز مورد استفاده قرار گیرد و آن بدین صورت است که شخص مغالط بجای ارائه شواهد و استدلال در دفاع از ادعای خود به این قضیه تکیه می‌کند که پذیرش ادعای او سبب وقوع خیر و یا عدم پذیرش ادعای او سبب وقوع شر خواهد شد. روشن است که دلیل مغالطه آمیز بودن «توسل به نتیجه باور» این است که نتیجه پذیرش



درستی یا نادرستی یک گزاره هیچ تاثیری روی درستی یا نادرستی آن گزاره ندارد.

• راه حل)

واکنش طبیعی و غلط در مقابل مغالطه‌کننده این است که تلاش کنیم به او ثابت کنیم که او اشتباه می‌کند و قبول ادعای ما سبب وقوع خیر/شر نخواهد شد. اما این واکنش مناظره و گفتمان را از مسیر خود خارج خواهد کرد و همین‌طور آنچه مغالطه‌کننده از ما خواسته است را دو دستی به او داده و بحث را در مسیر بررسی ادعای نامربوط او انداخته‌ایم. بهتر است بجای این برخورد نسنجیده و گاهی مخرب برای طرف او توضیح داده شود که درستی یا نادرستی ادعای او، خود مسئله‌ای مستقل از خوب یا بد بودن نتیجه پذیرش آن است و این دو مسئله را نباید با یکدیگر خلط کرد.

گاهی با مثالهای ساده می‌توان این قضیه را به مخاطب خوب تفهیم کرد، برای نمونه می‌توان به او گفت که ادعایش شبیه وزیر کشاورزی است که بگوید «اگر امسال خشکسالی رخ دهد، قحطی خواهد آمد و نیمی از جمعیت کشور بر اثر گرسنگی و تشنگی خواهند مرد» و بعد هم نتیجه بگیرد که «چون مرگ نیمی از جمعیت بد است و خوب نیست پس امسال خشکسالی رخ نخواهد داد!» که مشخصاً استدلال نبوده و مغالطه است.

مغالطه «مبهم‌گویی»

در عبارات زیر دقت کنید و به آنها بیاندیشید:

- زندگی‌ات با کمی گرفتاری همراه است اما با تلاش موفق خواهی شد. در سه مرحله زمانی (سه روز یا سه ماه یا سه سال) موفقیت مالی در انتظار توست. عشق را



- تجربه خواهی کرد. یکی از نزدیکانت به تو حسودی می‌کند که اسمش پنج حرفی است. نگرانی و تشویشی داری که درست است. احتیاط کن.
- به طور کلی تصمیم درستی خواهی گرفت. اگر قصد انجام کاری داری مشکلاتی خواهی داشت اما در کل نتیجه خوب است. اگر معامله تجاری داری از اتفاقات نهراس و بدان که سود خوبی نصیب تو خواهد شد. بیاد خدا باش.
 - در دوستی بی‌ریا هستی، در کمک به دیگران هم بی‌ریا باش. مشکلاتی پیش رو داری اما باید مشکل‌گشا باشی. به خدا توکل کن که نیت پاکت مسیر را نشانت خواهد داد. خیلی تودار هستی، باید دیگران عمق وجود تو را بدانند تا گوهره وجود تو بر آنها آشکار شود.
 - اگر نظام فرصت کافی داشته باشد و بتواند در میز مذاکره با دشمنان قسم‌خورده به نتیجه مطلوبش برسد، می‌تواند در بلندمدت مشکلات ریشه‌ای اقتصادی را هم سر و سامان بدهد.

پاراگراف اول یک فال هوروسکوپ از یک وبلاگ گمانه است. دومی استخاره از وبسایت شهید آوینی، سومی تعبیر فال حافظ آنلاین و چهارمی کامنتی از یک نفر در همین فیسبوک. سه مورد اول آنها عبارتی مبهم هستند که در مورد همه ما صدق می‌کند. من آنها را با چند کلیک و برای نوشتن این متن بدست آوردم اما افرادی برای شنیدن همون مهملات از شهری به شهر دیگر می‌روند و مبالغ هنگفتی به کلاه‌برداران و شیادان فریبکار می‌پردازند. آخری هم جمله‌ای به شدت مبهم و چندپهلوست که هر تفسیری می‌توان از آن کرد و در هر صورت هم می‌تواند درست باشد. همه این موارد شامل «مغالطه مبهم‌گویی» است.

در این نوع مغالطه گوینده یا نویسنده از لغات و واژه‌هایی استفاده می‌کند که به علت ابهام سخن او را غیر قابل نقد



می‌نماید. به صورتی که در هر شرایطی بتواند ادعا کند سخن او صحیح و پابرجاست. در این حالت شخص تمایل ندارد خود را به هیچ چیز خاصی متعهد کند و با کلی‌گویی عباراتی را ارائه می‌کند که نتوان صدق و صحت آن را بررسی کرد. در واقع ما با الفاظ و مفاهیم نامعین سرو کار داریم که همین عدم تعیین باعث می‌شود که صدق و کذب و عدم مطابقت با واقع تعریف نشده باقی بماند و امر واقع (آنچه اتفاق می‌افتد)، هرچه باشد سخن مغالطه‌کار با آن قابل انطباق خواهد بود. از طرفی این گفتارها معمولاً شامل عباراتی امیدبخش و جذاب است که پذیرش آن را برای اذهان خرافاتی راحت می‌کند. همه ما دوست داریم که از کائنات و حافظ و کتاب قرآن بشنویم که نیت پاک و دل صافی داریم و موفقیت و عشق و پیروزی در انتظار ماست. همه ما دوست داریم که مشکلات کشور زودتر حل شود و اقتصاد پویا و قدرتمند شود. همه افرادی هم که به سراغ فال و استخاره می‌روند مشکلی دارند که در تصمیم‌گیری درمانده‌اند، بنابراین می‌توان با اشاراتی مبهم چیزی به آنها گفت و با انداختن توپ در زمین خودشان هم دلشان را خوش کرد که تصمیمشان در هر صورت درست است و هم تصمیم‌گیری و نتیجه را به عهده خودشان گذاشت. یکی از دلایل اقبال به پیشگوییهای نوستراداموس ابهام بسیار نوشته‌های او بوده است، به گونه‌ای که افراد در هر عصری توانسته‌اند وقایع دوران خود را با آن هماهنگ کنند.

البته نکته خیلی جدی در عملکرد فالگیرها/ مبلغین دینی/سیاسیون متخصص امروزی این است که با ذکاوت خاص از مردم سرنخ‌هایی می‌گیرند و تیرهایی هم در تاریکی می‌اندازند. گرچه آنها پیش از آن با گفتن عباراتی همچون عبارات بالا شما را قانع کرده‌اند که از آینده خبر دارند اما اگر از چندتیر یکی هم به هدف بنشیند می‌توان به گفته‌های آنها اعتماد کرد و هزاران بار برایشان تبلیغات کرد. جیب فالگیر را به کمک دوستان و آشنایان خرافاتی تا سالها پر کرد، مبلغ دینی را سایه خدا بر زمین دانست و یا سیاست‌مدار باهوش را تا



سالها ستود. مثلاً همه شما یک آشنای حسود با اسم پنج حرفی دور و بر خودتان دارید. (پنج حرف می‌تواند فارسی یا انگلیسی یا بنگالی باشد و چون مبهم است در هر صورت درست است!) یا باور دارید که انسانی خوب و پاک‌نیت با تصمیمات نسبتاً درست هستید. سیاست‌مداران نیز همچون پاراگراف چهارم، با گفتن عباراتی مبهم و چندپهلوی تقریباً به هیچ چیز پاسخ نمی‌دهند و در عین حال به همه چیز جواب می‌دهند.

• راه حل:

از مغالطه‌کار بخواهید تا منظور خود را کامل و روشن مشخص کند. زمان و مکان دقیق و اشخاص و هدف و وسیله را معرفی کند و شرایطی را فراهم کند که امکان ابطال نظرش وجود داشته باشد. «ابطال‌پذیری» یکی از خصایص یک نظر علمی و منطقی است. یعنی مشخص کند که آیا سه روز دیگر اوضاع مالی خوب می‌شود یا سه ماه؟ و چگونه؟ و اگر نشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟

همچنین می‌توان از سیاست‌مدار خواست تا جمله خودش را روشن کند و مثلاً در مورد عبارت چهارم: منظور از «نظام» چه کسانی یا گروه‌هایی هستند؟ این «نظام» چقدر فرصت لازم دارد؟ «کافی» یعنی چقدر؟ «دشمنان قسم‌خورده» چه کسانی هستند؟ «میز مذاکره» بر سر چه چیز؟ «نتیجه مطلوب نظام» دقیقاً چیست؟ «بلندمدت» چه بازه زمانی را شامل می‌شود؟ «مشکلات ریشه‌ای اقتصادی» چه مشکلاتی هستند؟ «سر و سامان دادن» در اینجا چه معنی می‌دهد؟ حل کردن؟ کم کردن؟ دخالت کردن؟

مغالطه «سراشیبی لغزان»

در عبارات زیر دقت کنید و به آنها بیاندیشید:

*خب من هم مشکلی با حجاب اختیاری ندارم، منتها شما فکر کن دختری این آزادی‌های معمول رو داشته باشه، با این وضعیت جامعه و هجمه شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت و کوفت و زهرمار، پسفردا می‌خواد با دوست پسرش تو اتاق خوابش هم بخوابه. پسرای این دوره زمونه هم که مرد نیستن. فردا خدای نکرده دختری حامله می‌شه و پسره می‌زنه به چاک. شما می‌مونی و یه دختر بی‌سیرت و بی‌شوهر و حامله. بعد حتی اگر سقط کنه هم دیگه مگه می‌تونه آدم سابق بشه؟! میوفته به سیگار و اعتیاد و مشروب. یه سیگار هم که بکشی شدی سیگاری و بعدش بنگ و حشیش و کراک و شیشه. راهش رو هم یاد گرفته، از بقل این پسر به خونه اون یکی پسر دست به دست میشه. آخرش دختری که باید سر به راه می‌بود و می‌رفت دانشگاه و موفق و سربلند می‌شد، تبدیل می‌شه به یه معتاد هرزه. فقط می‌شه اسباب خجالت و سرشکستگی خانواده. جلوش رو از همین‌جا بگیر.

**اگر تمایل به هم‌جنس رو بپذیریم باید تمایل جنسی به والدین و کودکان و حیوانات و درخت و تلویزیون رو هم بپذیریم. اگه یهو دیدی یه دختر ۱۱ساله داره با پدرخودش همبستر می‌شه و بعد جفتشون با سگشون سکس می‌کنن تعجب نکن.

• تعریف:

مغالطه «سراشیبی لغزنده» یا «گلوله برفی» slippery slope (مثال‌های بالا) ساختار مشخصی دارد. این مغالطه می‌گوید «اگر اتفاق الف بیافتد، حتماً ب، پ، ت و الی آخر اتفاق خواهند افتاد تا به اتفاق نهایی منجر شود. گرچه ممکن است



اتفاقات اولیه مطلوب باشند اما اتفاقات بعدی مطلوب نیستند. چون ما نمی‌خواهیم این زنجیره خطرناک حوادث را شکل دهیم، از اتفاق مطلوب (یا کمتر غیر مطلوب) اولیه خودداری کنیم» پس وارد این سرراشویی لغزنده نشده یا گلوله برفی را از بالای کوه رها نکنیم.

• توضیح:

مثال‌هایی می‌توان برای اتفاقاتی که واقعاً به شکل زنجیره‌ای به هم متصل هستند و به شکل دومینو باعث حوادث بعدی می‌شوند زد، اما این را نمی‌توان به همه ارکان زندگی تعمیم داد و همه موارد را سلسله‌ای یا زنجیره‌ای در نظر گرفت. به لحاظ منطقی قرار نیست کسی که آزادی پوشش می‌خواهد معتاد شود یا کسی که چند سیگار کشید، عاقبت هرزگی پیشه کند. باید به مغالطه‌کار توضیح دهید که مثال‌های نقض فراوانی بر آنچه او می‌گوید وجود دارد و منطق این نظر را حمایت نمی‌کند. نمی‌توان کسی را در خانه زندانی کرد تا احیاناً در حادثه رانندگی کشته نشود، نمی‌توان غذا نخورد تا از سرطان معده جلوگیری کرد. بایستی در مسائل تربیتی راه و روش برخورد با موارد را آموخت و آموزش داد تا نسل جدید جامعه بتوانند خود راهشان را بیابند.

مغالطه «قیاس مع الفارق»

«قیاس مع الفارق» یعنی «مقایسه دو چیز، در حالی که آنها با هم فرق دارند». اما شیوه‌ای از استدلال نیز وجود دارد که در منطق به آن اصطلاحاً «تمثیل» گفته می‌شود، به همین دلیل لازم است کمی در مورد تمثیل توضیح بدهیم:

در این روش از استدلال به زبان ساده از اشاره به تشابهات میان دو چیز حدس زده می‌شود که بین آن دو چیز شباهت‌های بیشتری نیز وجود دارد. به دلیل اینکه ضرورتی



میان وجود برخی تشابهات و وجود تشابهات بیشتر قابل تصور نیست تمثیل اصطلاحاً «مفید یقین» نیست یعنی نمی‌توان با تمثیل چیزی را با قطعیت اثبات کرد بلکه تنها می‌توان حدس زد و در استدلال تمثیلی همیشه از واژه «احتمالاً» استفاده می‌شود. مثلاً فرض کنید دو نفر در مقابل شما هستند که هردو هم قد و هم وزن هستند و از یک شهر و کشور نیز هستند و لباس یک‌رنگ هم پوشیده‌اند. آیا احتمال اینکه جورابه‌های آنها (که شما آنها را نمی‌بینید) هم یک شکل باشند؟ شاید! ولی نه لزوماً! آیا ممکن است دیدگاه آنها در مورد اینکه بهترین ورزش دنیا چیست هم مانند همدیگر باشد؟ شاید! ولی نه لزوماً.

برای نمونه استدلال زیر مبتنی بر تمثیل است:

استدلال الف: این اسب قهوه‌ای رنگ است، آن خرس هم قهوه‌ای رنگ است. اسب پستاندار است، خرس هم پستاندار است. اسب برای زنده ماندن به غذا احتیاج دارد، پس خرس هم احتمالاً برای زنده ماندن به غذا احتیاج دارد.

نتیجه این استدلال از قضا درست است، حال به تمثیلی با نتیجه غلط توجه کنید:

استدلال ب: اسب قهوه‌ای رنگ است، خرس هم قهوه‌ای رنگ است. اسب پستاندار است، خرس هم پستاندار است. اسب فقط علوفه می‌خورد، پس غذای خرس هم حتماً علف است.

هر دو استدلال از نگاه ساختاری مشابه یکدیگر هستند و منطقاً با نادیده گرفتن تفاوت‌های اساسی بین خرس و اسب هم ارزش هستند ولی استدلال ب نتیجه درستی ندارد و حدسی که در آن زده شده حدس درستی نبوده است. از همین رو است که تمثیل «مفید یقین» نیست، اگر همه چیز



آن درست باشد گاهی نتیجه درستی می‌دهد و گاهی نمی‌دهد.

• حال این پرسش پیش می‌آید که اگر هر دو این استدلالها تمثیل هستند چه چیز باعث می‌شود که یکی درست و دیگری نادرست باشند؟ پاسخ «استحکام و قدرت تمثیل» است. استحکام و قدرت ظنی که حاصل از یک تمثیل است، همواره به استحکام و قدرت تشابهاتی است که در آن تمثیل بین دو چیز وجود دارند، به این مفهوم که هرچه تشابهات بیشتر باشند حدس نیز قویتر است و برعکس.

ممکن است پرسیده شود اگر تمثیل «مفید یقین نیست» پس چه خاصیتی دارد؟ پاسخ این است که یقین حاصل کردن در بسیاری از موارد میسر نیست و به همین دلیل تمثیل اتفاقاً روش بسیار سودمندی است. وقتی برقراری رابطه معرفتی آنهم با قطعیت در قبال چیزی میسر نباشد بهترین کار بررسی احتمالات و پذیرفتن قوی‌ترین احتمال است. تمثیل در کنار قیاس و استقرا یکی از رایج‌ترین روشهای استدلال در علوم تجربی و حتی حقوق و فلسفه است. در واقع وقتی شباهت دو چیز یا دو حالت بهم بسیار زیاد باشد، تمثیل آنها می‌تواند سودبخش و درست باشد، مگر آنکه مثال نقضی پیدا شود. مثلاً وقتی شما هزاران انسان را دیده و در مورد آنها مطالعه کرده‌اید می‌توانید بگویید درمان سرماخوردگی در همه آنها شباهت داشته و داروهای مشابهی دارد. همچنین با شناخت کافی از پستانداران می‌توان گفت که سرماخوردگی در انسان و اسب هم عوارض و شرایط مشابهی دارد و به کمک این قیاس می‌توان در علوم تجربی نتایج بسیاری گرفت. یا «اثر نیروی برهم‌کنش اجسام» در مورد تمام اجسام جهان و کائنات بررسی نشده، بلکه هزاران بار آزمایش شده و نتایج آن به دیگر اجسام تعمیم داده شده است.

• شرح مغلطه

پس از تعریف و تبیین تمثیل، اکنون میتوان به تشریح مغلطه مرود بحث پرداخت، مغلطه «قیاس مع الفارق» زمانی شکل میگیرد که در تمثیلی تشابهات زیادی وجود نداشته باشند یا تفاوت های عمده و سرنوشت سازی بین «شباهت‌های موجود» و «نتیجه حاصل از قیاس» وجود داشته باشد که در نتیجه حکم دخیل باشند اما شخص مغالط آنها را در نظر نگرفته است. بطور کلی مغلطه «قیاس مع الفارق» از الگوی زیر پیروی می‌کند.

شخص استدلالی مبتنی بر تمثیل مطرح می‌کند. در استدلال او میان اصل و فرع تشابهات زیادی وجود ندارند یا تفاوت‌های بنیادینی نادیده گرفته شده‌اند. همچنین نتیجه‌ی گرفته شده از این قیاس پشتوانه قوی منطقی ندارد.

اینکه چه مقدار تشابهات کافی است، مسئله‌ای نیست که بتوان معیاری کلی و جهانشمول برایش مشخص کرد این است که به این پرسش نمیتوان پاسخی کلی داد بلکه در مورد هر تمثیلی بصورت جزئی میتوان پاسخی را برای این پرسش متصور شد.

• دلیل مغالطه بودن

دلیل مغالطه بودن قیاس مع الفارق این است که شخص مغالط قاعده «استحکام و قدرت تمثیل» را نادیده گرفته است. همانطور که در بالا گفته شد میزان قوت یک تمثیل به اندازه میزان شباهت اصل و فرع است، هرچه میزان شباهت بیشتر باشد تمثیل نیز قوی‌تر است و هرچه میزان شباهت‌ها کمتر باشد قوت تمثیل کمتر.

وقتی در تمثیلی تفاوت یا تفاوت‌های بزرگ و پر اهمیتی میان اصل و فرع وجود دارند در اینجا تمثیل بسیار ضعیف خواهد شد و اساساً در حدی نخواهد بود که ارزشی داشته باشد، حال



آنکه مغالط روی ارزشمند بودن تمثیل خود تاکید دارد. افزون بر این همواره می‌توان شباهت‌هایی را بین هر دو چیز کاملاً بی‌ربط پیدا کرد، زمانی شباهت‌ها برای انعقاد یک تمثیل ارزشمند می‌شوند که چشمگیر باشند و تفاوت‌های مهمی نیز وجود نداشته باشند.

• چگونه با این مغالطه روبرو شویم؟

شخص مغالط معمولاً یا از اینکه استدلالش تمثیلی است یا آگاه است یا نا آگاه. اگر نا آگاه باشد باید به او یاد آور شد که «استدلال او قیاسی است و اساساً مفید یقین نیست بلکه در بهترین حالت ما را به احتمالی قوی خواهد رساند.» اگر آگاه هست نیز باید او را آگاه کرد که وجه یا وجوه افتراق پر اهمیتی میان اصل و فرع در تمثیلش موجود است که تمثیل او را بی‌ارزش می‌کند. مثلاً فرض کنید شخصی استدلال زیر را انجام داده است:

مثال: مردم همچون گله ای گوسفند هستند که به یک چوپان نیاز دارند.

در اینجا در واقع قیاسی صورت گرفته است که در آن اصل «گله گوسفند» است، فرع «مردم» هستند، حکم استدلال «نیاز همگان به بزرگتر و رهبر» است و دلیل آن «شباهت میان مردم و گله گوسفند» است که در این استدلال به آن اشاره‌ای نشده و گوینده آنرا مسلم فرض کرده است. به چنین مغالطی باید گفت:

نخست اینکه به فرض وجود شباهت باید بگویند «احتمالاً» نه اینکه نتیجه استدلالش را بطور قطعی مطرح کند. دوم اینکه مردم گوسفند نیستند، یعنی اصل با فرع برابر نیست. سوم اینکه مردم همچون و یا شبیه گوسفند هم نیستند یعنی شباهت در اینجا چشمگیر نیست، شباهت‌هایی میان مردم و



گوسفندان هست ولی تفاوت‌های بنیادینی نیز وجود دارند که گوینده آنها را نادیده گرفته است.

افزون بر این باید توجه داشت که هر قیاسی، قیاس مع الفارق نیست. ارزش هر استدلالی نیز به همان اندازه است که آن استدلال ادعا می‌کند. روشن است که میان اصل و فرع همیشه تفاوت وجود دارد، بنابر این یافتن یک یا چند وجه افتراق میان اصل و فرع آن را باطل نمی‌کند بلکه وقتی کسی را محکوم به مغالطه «قیاس مع الفارق» می‌کنیم باید اثبات کنیم که وجود افتراق در ارتباط مستقیم با حکم و لذا دارای اهمیت فراوان است.

مثال

-سعید: همانطور که یک نقاشی را یک نقاش خلق کرده دنیا را نیز یک خالق خلق کرده.

+سامان: ولی میان نقاشی و دنیا فرق‌های مهمی وجود دارد، ما بر اساس دانش پیشین می‌دانیم که نقاشی را یک نقاش کشیده است ولی چنین دانشی را نسبت به دنیا نداریم، تا کنون کسی ساخت دو یا سه دنیا را ندیده یا تجربه نکرده که بتواند از ساخته شدن آنها به ساختن این برسد، پس نمی‌توانیم نتیجه بگیریم دنیا را نیز لزوماً خالق خلق کرده است.

-سعید: اینکه از دل این حکومت و دولت به دموکراسی برسیم مثل این است که بتوانیم با شن و سیمان قرمه‌سبزی بپزیم.

+سامان: گرچه ممکن است گذار به دموکراسی از این وضعیت کشور سخت یا غیرممکن به نظر برسد اما قیاس آن با آشپزی اشتباه است، چرا که شباهتی میان مواد لازم برای قرمه‌سبزی و زمینه‌های یک دولت دموکرات وجود ندارد.